

• پیاده‌رو •
• منبره یحیایی •

در صفحات اینستاگرام ایرانی‌ها
چه می‌گذرد؟

کم و کاستی‌هایی که روتوش می‌شوند!

اینجا گوشه دنج آدم‌هاست. پناهگاهی قشنگ، شیک و امن. اگر زندگی تلخ و سرد و بی‌روح است فیلترهای رنگ و نور دست‌به‌دست هم می‌دهند تا همه چیز زیاتر به نظر بیاید. می‌گویند بدحالی آدم را افسرده می‌کند. اما افسردگی در قاب عکس‌های اینستاگرام نمایشی باشکوه از غم‌های زندگی است. افسردگی در قاب عکسی به نمایش گذاشته می‌شود که قهرمان اصلی آن فرچه قرمز رنگ شیشه لاک است وقتی ناخن‌های بی‌رنگ دختری افسرده را رنگ‌آمیزی می‌کند. در دنیای اینستاگرام آدم‌ها چیدمانی جذاب و رنگی از زندگی‌هایشان به نمایش می‌گذارند تا همیشه در اوج غم و غصه، شاد به نظر بیایند. اما این همه داستان اینستاگرام نیست. آدم‌ها در عکس‌های اینستاگرام‌اشان می‌خواهند تجربیات دستچین‌شده زندگی‌شان را به نمایش بگذارند. تجربیات آدم‌ها در عکس‌های اینستاگرام شامل این موضوعات است: ما به فالن مهمانی رفتیم، در فالن رستوران یا کافه غذا خوردیم، با فالن هنرپیشه عکس گرفتیم و خوشحالی کردیم... اگر شما کاربری ناشناس باشید و عکسی بدون فیلتر از آسیب‌های جامعه را به اشتراک بگذارید عکستان چندان مورد توجه قرار نخواهد گرفت، اما اگر به جای آن عکس یک سلفی دوستانه را منتشر کنید با استقبال زیادی مواجه خواهید شد. شاید به همین دلیل است که آدم‌ها دوست ندارند اگر در محله یا خانه‌ای زندگی می‌کنند که وضعیت ظاهری خوبی ندارد آن را به نمایش بگذارند. آن‌ها زشتی‌ها را از چشم بقیه پنهان می‌کنند و تنها جزئیاتی را به نمایش می‌گذارند که در چیدمان آن اثری از فقر و زشتی وجود ندارد.

■ وقتی می‌گوی «خونمون» دقیقاً از چه چیزی حرف می‌زنی؟

مهناز یکی از کاربرانی است هر روز گوشه‌ای از خانه‌اش را با چیدمانی خاص به نمایش می‌گذارد و بالای عکس مکان را «خونمون» ثبت می‌کند. او می‌گوید: «اگر عکس‌ها نور و رنگ و لماب زیبا نداشته باشند به‌قول معروف لایک‌خور هم ندارد. جستجوی تک‌تک این لایک‌ها دلخوشی روزانه من است. زندگی واقعی من با عکس‌هایم زمین تا آسمان فرق دارد. من در شبانه‌روز نزدیک به ۱۵ ساعت می‌خواهم و وقتی بیدار می‌شوم لایک‌ها و کامنت‌های عکس‌هایم را بررسی می‌کنم و چیدمان جدیدم را برای عکس جدید می‌چینم. خانه مهناز در یکی از مناطق اطراف تهران است. در قدیمی



و آهنی خانه‌اش با ضدزنگ رنگ‌آمیزی شده و حتی سیستم کامپیوتر او مدت‌هاست خراب شده و به دلایل مالی نمی‌تواند تعمیرش کند. در عکس‌های مهناز هیچ اثری از افسردگی دیده نمی‌شود. عکس‌ها روایت زندگی دختری پرشور و نشاط‌است که در خانه بافتنی می‌یافت و با تک‌تک وسایل خانه رابطه‌ای عاطفی دارد. این داستان سرایی برای مخاطبان او چنان جذاب است که هرروز داستان‌هایش را دنبال می‌کنند.

■ سلفی بانوزادان نارس

شقق در بخش نوزادان یک بیمارستان دولتی کار می‌کند. او هرروز نوزادان نارس داخل دستگاه را در آغوش می‌گیرد و با آن‌ها عکس سلفی می‌اندازد. آخر تمام عکس‌نوشته‌های شفق قربان صدقه‌هایی است که نثار نوزادان می‌کند. او در عکس‌نوشته‌هایش به بیماری این نوزادان هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، اما می‌گوید: «بیمارستانی که من در آن کار می‌کنم ضعف بسیار زیادی در سیستم خدمات‌رسانی به نوزادان دارد. با چشم خودم نوزادانی را دیده‌ام که بیماری‌شان جدی نبوده اما متأسفانه از دست رفته‌اند. من حق ندارم درباره این موضوع چیزی بگویم، تنها می‌توانم از این اتفاق غمگین باشم و آرزوی کنم روزی بتوانم همه این بچه‌ها را درمان کنم.»

قصه زندگی آدم‌ها

صفحه آدم‌هایی برای قصه گفتن است. می‌خواهیم در این صفحه هفته‌نامه آتیه‌نو، قصه آدم‌ها را برای شما بگوییم. آدم‌هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم‌های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می‌شوند، شکست می‌خورند، می‌برند و می‌بازند. آدم‌هایی که مثل ما گر به می‌کنند، می‌خندند، شادند و گاهی غمگین! آنهایی که مثل ما عاشق می‌شوند و برای زندگی می‌جنگند. قصه آدم‌هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می‌شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می‌شناسید که قصه زندگی‌اش شنیدنی است به ایمیل kimia.kimiai@gmail.com پیام دهید و بگویید تا قصه او را بنویسیم.

آدم‌ها

روایت‌زندگی

۱۰ | آتیه‌نو

روایت زندگی ورنج‌های کارگران بازار میوه و تره‌بار

بیمه روزمزدها؛ کلاف سردرگم!



کارگران بازارهای خوش آب‌ورنگ میوه و تره‌بار، وضعیت شغلی ناپه سامانی را تجربه می‌کنند؛ بسیاری از آنها در قالب کارگران روزمزد، تحت پوشش بیمه نیستند و آتیهای ندارند

■ صاحب کارها حق بیمه را چه می‌کنند؟

مسلم ۲۷ساله است. ۵سال است ازدواج کرده و همراه با خانواده‌اش ساکن کیناشهر است. معمولاً هفته‌ای سه چهار شب برای خواب به خانه‌اش می‌رود و خانواده‌اش را می‌بیند. ۴سال است در بازار میوه و تره‌بار میدان فاطمی کار می‌کند. می‌گوید: «در بازار اصلی میوه و تره‌بار میدان آزادگان می‌خواهم، صبح زود ساعت ۶از خواب بیدار می‌شوم و تا ساعت ۶بعدازظهر مشغول هستم. ظهرها یک ساعت فرصت غذا خوردن دارم. شب‌ها دو یا سه‌بار برای خالی کردن بار ما را از خواب بیدار می‌کنند، البته پنج‌شنبه‌ها چون بارها بیشتر است فرصتی برای خوابیدن نیست. لیسانس مدیریت دارم و مدت‌ها دنبال شغل متناسب با مدرکم بودم، اما پیدا نشد. چندین بار کاری در میدان را کنار گذاشتم و در شرکت‌های خصوصی مشغول به کار شدم. اما حقوقش نه کافی بود نه منظم، از بیمه هم خبری

نمی‌تواند خرج خانواده را بدهد. می‌گوید: «دیشب حواسم نبود یک دانه میوه خراب در بار یکی از مشتری‌ها گذاشته بودم، صاحب کار می‌خواست اخراجم کند. بهش گفتم می‌روم یک حجره دیگر کار می‌کنم. گفت وقتی من اخراجت کنم جایی به تو کار نمی‌دهند. کارگر روزمزد هستم اما یک ماه است مزدهای روزانه‌ام را نگرفت‌ام. به من گفت تا آخر ماه بمان تا حقوق را بدهم، چاره دیگری نداشتم. شاید پولم را بدهد، همه امیدم به همین پولی است که قرار است آخر ماه برای خانواده‌ام ببرم. یک روز حال صاحب کار خوب است، می‌گوید تو را کارگر ثابت می‌کنم و حقوق ثابت می‌دهم، یک روز که حالش خوب نباشد می‌خواهد اخراجم کند. شب‌ها خانه نمی‌روم و همین‌جا در پستوی پشت حجره می‌خواهم. تا کلاس سوم راهنمایی بیشتر درس نخوانده‌ام. بهار و تابستان‌ها برای کار به کوره آجرپزی می‌روم و پاییز و زمستان برای کار به بازار میوه و تره‌بار می‌آیم.»

حسین مهاجران، رئیس اتحادیه میوه و تره‌بار تهران، درباره بیمه کارگران میوه و تره‌بار:

کارگرانی که با مجوز کار می‌کنند بیمه می‌شوند

به تأمین اجتماعی بپردازد. کارگرانی که با مجوز از سوی سازمان میوه و تره‌بار مشغول فعالیت هستند بیمه خواهند شد. مطابق ماده ۷قانون کار، قرارداد هم می‌تواند کتبی و هم شفاهی باشد. به این ترتیب نبود قرارداد کار به معنی نفی رابطه کارگر و کارفرما نیست و کارگران روزمزد هم می‌توانند بیمه شوند. یعنی برای کارگر هم ماهیت اقتصادی و هم تبعیت حقوقی داشته باشد، و کارگر از بابت شغل خود حق مزد و حق سهم دریافت کند.

قرار است به‌طور سازماندهی شده، کارگران را تحت پوشش بیمه قرار دهیم. برای تحت پوشش قراردادن بیمه‌ای آن‌ها ن دسته از کارفرمایانی که در راستای قانون نظام صنفی مجوز کسب‌وکار در سازمان میادین میوه و تره‌بار را کسب کرده‌اند باید کارگران را معرفی کنند. کارگرانی که در آن محل مشغول فعالیت هستند تحت پوشش بیمه قرار می‌گیرند. این کارگران با نام کارفرمای مربوطه خود ثبت می‌شوند و کارفرما باید حق بیمه کارگران خود را

• گزارش دو •

حکایت مردی که در کلبه درختی زندگی می‌کند

بازنشستگی پر نشاط آقای شافعی!

و ساخت صندلی فعالیت داشته و صاحب سه مغازه در مناطق مختلف شهر بوده که یکی از آن‌ها روزگاری در همین خیابان فجر قرار داشته. به همین خاطر است که می‌گوید: «خیلی‌ها در این خیابان مرا می‌شناسند.» او آنقدر از کار خسته شده بود که به سرش می‌زند همه مغازه‌هایش را بفروشد. نتیجه این کار می‌شود یک سال خانه‌نشینی و افسردگی در خانه. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ «از اول گردشگری را دوست داشتم، این بود که دسته‌به‌کار شدم. یک نیسان خریدم و شروع کردم به آماده کردنش تا برای زندگی در خیابان آماده شود. حالا هم از زندگی‌ام راضی هستم.»

تابستان‌ها که هوا خوب است عمو محمد برای استراحت رها می‌شود روی سقف کلبه‌ای شکل ماشین. در این میان برای اینکه پشه‌ها و حشرات درختی مزاحم آسایشش نشوند و چرتش را پاره نکنند، پشه‌بند می‌بندد. «از سقف کلبه فقط برای خوابیدن استفاده نمی‌کنم. هرروز به بام خانه چوبی‌ام می‌روم تا از آن بالا گل‌ها را آبیاری کنم.» هرروز عمو محمد در این کلبه چوبی شب می‌شود. خیلی‌ها به اشتباه تصور می‌کنند او بی‌پول است یا خانه‌به‌دوش. اما حقیقت این است که استاد شافعی در دوران جوانی به اندازه خودش کار کرده و پس‌انداز دارد. به قول خودش ۵۰سال در کار تودوزی ماشین

